

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

راجع به شرط ضمنی که در جلسه گذشته عرض شد بعضی سؤالاتی داشتند و البته تتمه آن را امروز بگوئیم و بعد وارد بحث خودمان که بحث است احرام بشویم. به طور کلی اصل اولی در موضوعات شرعیه بر پیروی از اساس و سیره عرف و سنت عقلائییه است این اصل اول در همه مسائل است؛ آن وقت این مسئله در مورد معاملات هم به همین کیفیت شکل پیدا می کند در مورد عبادات هم به همین وضعیت شکل پیدا می کند و فقیه باید به این اصل مهم پی ببرد که به طور کلی میزان شرع بر اساس پیروی و متابعت از مبانی و سیره عرف است؛ ولی ما احساس می کنیم که فقهای ما و بخصوص اصولیین اینها از این مسئله فاصله گرفته اند و تصور ایشان بر این است که شرع در یک فضای خاص تدوین شده و به ما ارسال شده است فضایی که مخصوص به خودش است و در یک فرهنگی که برای خودش تدوین کرده و برای خودش این موضوعات را قرار داده است این تدوین شده است و بعد به ما ارسال شده است در بعضی از موارد با سیره و سنت عقلائییه و عرف مطابقت دارد، در بعضی از موارد ندارد و این هیچ ارتباطی به متابعت سنخیت موضوعات شرعیه و مبانی شرعیه با مسائل عرفیه نیست.

این مسئله غلط است معیار و بنای شارع بر تفاهم عرفی است و بر ارتکازات عرفی است مثلاً در موارد خاصی که خود شارع در آن جا نظری داشته باشد نسبت به این قضیه قبلاً هم صحبت شد و مثالهایی را در این جا عرض کردیم که این تحدیدات و تقیداتی را که شارع می کند اینها نه بر اساس تعیین یک مبنا شرعی و تعریف شرعی است در قبال آن متفاهم عرفی، بلکه بر اساس حَسَم خلاف است؛ یعنی برای رفع خلاف شارع این تحدید را انجام میدهد. مردم به شک و شبهه می افتند حالا این تعیینی که شده عرف تا چه حد نسبت به این مسئله تفاهم دارد؟ بخاطر این قضیه می آید شارع یک بنایی را قرار میدهد.

فرض کنید که همین اقامت عشرة أيام که بنای بر اتمام است و ما قبل عشرة أيام بنای بر قصر است قصر در صلاة و ترتب سفر، خب این عشرة أيام یک حسابی که خاص است ندارد که حالا شرع در این جا آمده روی خصوص عشرة أيام یک لحاظی را در نظر گرفته، نه این جا آمده است تا خلافی نباشد تا چه مدتی انسان؟ خب در ده روز کسی بخواهد بماند این بعد ده روز دیگر از سفر در می آید می گویند سفر ده روزه، کسی که ده روز در یک جا بماند این دیگر تقریباً نمی شود به او گفت تازه وارد! این از تازه واردی او را خارج می کند.

یا فرض کنید که آن مسئله ثلاثین یوم این مسئله ثلاثین یوم خب این قضیه مسئله ای است که شخص را از جنبه سفر بودن خارج می کند یعنی حالت ترددی را که برای انسان در سفر پیش می آید هم برای خود و

هم برای افراد که حالا بمانند نمانند ده روز کمتر بیشتر، شارع می گوید که اگر همین طوری ماندی ماندی دائماً نیت برای تو پیدا شد می توانی بمانی قصر را ادامه بدهی ولی دیگر وقتی که به یک ماه رسید در این جا مرض نداری که دو روز، دو روز ادامه می دهی می خواهی نمازت را شکسته بخوانی! نه دیگر از این جا به بعد اگر یک ساعت بمانی نمازت تمام است دیگر یک ماه در یک جا ماندی و جزو آن اهالی شدی لذا عرض کردم در مسئله احرام از مدینه این قضیه بایستی که این جا مورد توجه قرار بگیرد که چرا شارع در آن جا محاذات با میقات را کافی دانست آن هم برای کسی که اقام بها شهرأ این سر آن همین مسئله است که در اینجا مبنای عرف بر این است که این دیگر جزو آن شهر به حساب می آید جزو آن مؤطنین در این جا به حساب می آید و شارع هم حکم مؤطن رادر این جا به او داده است.

این مسئله یک مسئله عرفی است ما همین مسئله را در تمام - و حتی اگر نگوئیم در تمام، در اغلب - موضوعات شرعی و در اغلب مسائل شرعیه این مسئله را ملاحظه می کنیم که بنای شارع بر متابعت از عرف است، عرف در این جا چه می گوید؟ مسائل زیادی در این جا داریم؛ یعنی خیلی مسائل زیادی داریم که اگر بخواهیم اینها را در نظر بگیریم به طور کلی اصلاً فقیه فکرش و فهمش تغییر پیدا می کند و خیلی...، یک فهم باز و یک افق بازی برای او پیدا می شود و آشکار می شود. البته بایستی که کاملاً به مبنا وارد باشد همین طوری اَلْبَیْحَتِکِ نیست که بیاید و همین طوری چیزی را بدون پایه و بدون رسیدن به ادله تغییر بدهد چطور این که ما می بینیم که همه چیز دَرَهَم و بَرَهَم و فلان و این حرفها، نه بایستی که روی حساب و کتاب باشد و با اشراف بر ادله بیاید.

یکی از مسائلی که الان هست همین مسئله کاشتن ناخنی است که خانمها فرض کنید که دارند این را خیلی سوال می کنند که آیا ممانعت از وضو دارد یا ندارد خب ببینید این یک مسئله ای است از آن طرف ادله می گویند چیزی مانع از پوست از اجزاء بدن نباید باشد اگر مانع و حائل شود باید حذف شود شما الان در این جا مشاهده می کنید فرض کنید که روغنی مالیدید گرمی شخصی مالیده و این وقتی نگاه می کنید می بینید که جرمیت ندارد یک وقتی زیاد است جرمیت دارد این مانعیت حاصل می شود یک وقتی نه مثلاً فرض کنید که جرمیت آن از بین رفته و لیکن چربی مانده اما دیگر شارع نیامده بگوید که بابا برای این که حائل نباشد باید به پیشانی هم سنگ پا بکشی این را دیگر نگفته، این را دیگر خود عرف می آید این مسئله را ارزیابی می کند که حالا فرض کنید که باید یک مقدار هم چربی باشد این منافات ندارد الان به این چه می گویند؟ به این می گویند پوست به این نمی گویند مانع به این نمی گویند حاجب به این پوست می گویند اگر نگاه کند شخص یک چیز می بیند یک امر واحد در این جا می بیند این مسئله این نیست. یا فرض کنید که در مورد مو شارع گفته که بایستی که جلوی مو... این یک چیزی که من می بینیم که در رساله های عملیه هم حتی این اشتباه در آن جا

هم پیدا شده است جلوی سر فرض کنید که مقدم^۱ سر در این جا بایستی که این مورد مسح قرار بگیرد که این که مورد مسح قرار بگیرد آیا شارع گفته است که مسح باید روی موی همان مقدم سر هم باشد این را هم گفته یا نه؟ گفته این سر بایستی که جلوی سر مورد مسح قرار بگیرد؟ خب حالا سر را مورد مسح قرار می‌دهد ممکن است مویی که این جا هست مال این جا باشد این مو را آورده فرض کنید که این جا؛ بعضی هستند که این جا مو ندارد از این جا مو را می‌کشد از ریششان مو می‌آورند این جا یعنی سرشان مو دارد! این که آمده این جا حتما باید این را بزنی کنار آن اصل هیئت اصلی و شکل طبیعی و باصفای خودش روشن بشود معلوم بشود بعد مسح کنیم؟

نه! ما یک همچین چیزی در ادله نداریم که حتما مویی که باید روی آن مسح شود مال خود همان رستنگاه باشد ما یک همچین چیزی نداریم ما داریم که جلوی سر را باید مسح کنیم خب ما هم جلوی سر را می‌کشیم پس کله را که نمی‌کنیم جلوی سر را مسح می‌کنیم حالا مو فرض کنید که از این جا آمده این جا، بعضی موهای این جا را می‌آورند در این جا که حالا به هر نحوی، یا فرض کنید که افرادی که می‌آیند در این جا مو می‌کارند آنهایی که مو می‌کارند باید بگوییم که این مو الان نیست و باید بکنند این را دوباره شب بروند بکارند، شب می‌کارند یا روز خلاصه این مو را که می‌خواهند بکارند برای مردم می‌کارند دیگر، بله خب بالاخره؛ نه آقا همین جلوی سر، در حالتی که این مو موی خودش هم نیست موی پایش را فرض کنید که برداشته آورده این جا کاشته بالاخره عوض بدل کرده، باشد اشکال ندارد این منافاتی در این جا ندارد.

روی همین اساس یکی از مسائلی که سوال می‌شود مسئله ناخن است این ناخنهایی که می‌کارند، این ناخنها خب بین این فاصله می‌آید دیگر؛ یعنی ناخن غیر از اصلی و اینها است این در اینجا بایستی که مورد لحاظ قرار بگیرد که این آیا جنبه موقتی دارد یا این که جنبه غیر موقتی؟ اگر جنبه جنبه موقتی دارد موقع نماز باید برداشته شود، چون دو چیز به حساب می‌آید اگر جنبه دائم دارد یعنی فرض کنید که یک چیزی قرار می‌دهند و این برای همیشه می‌ماند چه اشکال دارد روی همین وضو گرفته شود؟ چه منافاتی دارد این هم ناخن است دیگر، این که باید به اجزاء برسد این در این جا حکم همان جزء را پیدا می‌کند و نه این که دو چیز به حساب بیاید، حکم یک چیز را در این جا پیدا می‌کند فلذا در این جا وضو گرفتن روی اینها اشکال ندارد.

اینها چیزهایی است که خود فقیه می‌تواند استنباط کند کیفیت لحاظ شارع را بر اساس آن پیروی از مسائل عرفیه می‌تواند ملاحظه کند همین قضیه را شما در مورد اصول عملیه که آن جا دیگر اصلا جای این حرفها است کجا اصل برائت جاری کنید کجا احتیاط کنید کجا استصحاب کنید مگر هر جایی می‌شود

^۱ - خ ظ: قدام

استصحاب کرد مگر هر جایی می شود اصل برائت اجرا کرد مگر هر جایی می شود انسان چشمش را ببندد فرض کنید که بگوید لا تَنْقُضَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ؟ این حرفها تمام بر اساس موازین عرفی است لذا ما می بنییم که در روایات و احادیث مسائل مختلف است در یک جا حکم به یک مسئله ای و در جای دیگر...، اینها همه بر اساس این است، یعنی آن فضایی که امام علیه السلام در آن فضا این حکم را فرموده است این با مقتضای عرفی به این نحو بوده است در حکم دیگری که مخالف است فضا فرق کرده است، یعنی همان فضای عرفی تفاوت کرده و امام علیه السلام جور دیگری می فرمایند و این بر اساس اختلاف بین مسائل و معانی عرف است البته خب دارد در بعضی جاها این طور نیست که به طور کامل باشد خود شرع هم می آید برای خودش معیاری قرار می دهد. یا این که مثلا در مورد عشرة ایام هم مسئله همین است که آیا عشرة ایام صبح تا شب است یا این که منظور شبانه روز است و همین طور سایر مواردی که ما اینها را مشاهده می کنیم.

از جمله مسائلی که شارع در این جا تبعیت از عرف و سیره عقلانیه را ملاک برای ترتب حکم قرار داده است مسئله شروط ضمنی است، در شرط ضمنی همان طوری که قبلا گفتیم این مسئله مسئله مهمی است که چطور در شرط ضمنی شارع می آید و بر این اساس حکم را مختلف قرار می دهد. در باب معاملات اگر شما بخواهید نگاه کنید می بینید که شارع در واقع این معاملات فرض کنید که می آید اسقاط خیار است می کند این که اسقاط خیار است می کند فرض کنید که خیار مجلس در مثلا خیارهایی و اختیاراتی که شخص دارد شما مسائل را نگاه کنید می بینید که اینها همه مسائل عرفی است؛ مثلا در یک معامله که می خواهد انجام شود خب بنای عرف در این معامله بر چیست بنای عرف بر این است که آیا معامله صحیح انجام شود و سلیم یا این که معامله معامله معیبه باشد؟ عوض و معوض معیب باشد چه کسی فرض کنید که می آید معامله معیبه انجام بدهد؟ معامله باید بر اساس صحت و سلامت باشد. پس بنابراین چه شما بخواهی چه نخواهی معامله ای که انجام می شود اگر در این معامله چه در عوض یا در معوض عیبی وجود داشته باشد خواهی نخواهی خیار برای صاحب عیب ثابت است دیگر نیاز نیست به این که شارع بیاید جعل خیار کند بگوید که آقا در مورد عیب...، اگر شارع در اینجا نیامده پس بنابراین ما در اینجا خیار نداریم و خیار وجود ندارد یا این که فرض کنید که در مورد غبن این یک مسئله ای است که شارع در این جا لحاظ می کند، من باب مثال امروز آمده یک معامله کرده اتفاقا در همان روز یک مسئله ای پیدا شده و این چیزی که گرفته خیلی مثلا قیمت آن آمده پایین یا یکدفعه قیمت آن رفته بالا مثلا یک جنسی را فروخته به شخصی این کاسب است و تاجر است آمده این جور گفته است یکدفعه بر اساس یک مسئله ای قیمت آن در آن روز آمده پایین این از آن مسائلی است که غبن به این کیفیت خیلی مورد بحث قرار نگرفته است؛ ولی در این جا همین غبن هم وجود دارد غبن در این جا موجود است مرحوم شیخ در مسئله خیار است و خیار غبن اصلا این فرع را در آن تا آن جا که یادم است تعرض نکرده

است؛ ولی یادم است در همان وقت وقتی که ما خدمت مرحوم آقای حائری آن جا بحث خیارات را داشتیم چند روز با ایشان راجع به این قضیه بحث کردم بالاخره مُلزم کردم که این قضیه جزو خیار غبن در این جا به حساب می آید و آن اینکه مثلاً در مورد خیار غبن گفته می شود که در همان موقع شخص گران فروخته خب این خیار غبن ثابت است، قیمت این دستگاه فرض کنید که هزار تومان است این آمده سه هزار تومان پنج هزار تومان این را انداخته به این این در این جا خیار غبن است یعنی خود شخص بایع این موجب غبن شده است در این قضیه ولی این که غبن از ناحیه بایع در این جا نیاید از ناحیه غیر بایع در این جا غبن متوجه مشتری بشود این جا چطور؟

مثلاً من باب مثال فرض کنید که یک مملکتی است آن طرف دنیا هر روز یک قانون دارد صبح یک قانون دارد عصر یک قانون دارد، مثلاً برای خودش آن یکی می آید پشت میز می نشیند یک چیزی درمی آورد آن یکی می آید یک چیز دیگر درمی آورد خلاصه هر کسی می آید یک حرفی می زند آن قیمت را می برد بالا و می برد پایین در یک همچنین مملکتی آن طرف دنیا! مثلاً حالا یک معامله این طوری فرض کنید که انجام می شود طرف آمده معامله کرده فردا یکدفعه می بیند که مسئله تغییر پیدا کرد و یا مثلاً همان روز یکدفعه تغییر پیدا کرد و این قیمت آن یک مرتبه بالا رفت این مورد خیار غبن است می تواند در این جا پس بدهد گرچه آن شخص بایع در این جا تقصیر ندارد ولی این تقصیر تقصیر نیست این یک الزامی است که عرف این الزام را متوجه او خواهد کرد که این چیزی که تو الان در این جا فروختی این شخص الان متضرر شده است این جنسی را که الان در این جا خریده اگر این جنس را این در این جا داشت این می توانست برود به قیمت چیز کند این شارع در این جا آمده و باعث شده یعنی در این جا این معامله بدون توقع یک مرتبه شخص رفته سرمایه او دو برابر شده و بدون توقع یکدفعه یک نفر سرمایه او آمده پایین نصف شده خب قاعده لا ضرر و لا ضرار می آید در این جا شامل می شود این مسئله غبن است.

بله اگر فرض کنید که یک مدت معتناهی بگذرد یک هفته بگذرد بعد بیاید پایین خب در این جا می گویند در این یک هفته می توانسته همه کار بکند با او ولی نکرده این دو روز بگذرد سه روز بگذرد یک مدت معتناهی که بتواند انجام بدهد این در این جا غبن شامل می شود مسئله غبن در این جا هست یا فرض کنید که به عنوان مثال شارع این قضیه خیار را در این جا آمده تثبیت کرده است گفته این یکی از خیارات است یک چیزی در این جا آمده گفته اگر می خواهی این خیار متوجه مشتری نشود اسقاط کن خب اسقاط کن یعنی چه؟ یعنی بنده با علم به این که ممکن است امروز تا ظهر قانون عوض شود و بنده ورشکست شوم با علم به این بازی این را از تو می خرم خب این وقتی که دارد این را در این جا می گوید یعنی خودش اقدام بر ضرر کرده است من می خواهم اقدام بر ضرر کنم عرف اجازه می دهد می گوید من می خواهم جنس معیب بخرم کسی

جلوی من را نگرفته که حتما باید جنس سالم بخرم این خرید جنس در اختیار من است می خواهم جنس معیب باشد می خواهم جنس سلیم و سالم باشد، دست ما در آن جا بسته است که حق من که برای اتخاذ جنس صحیح است این حق سلب شود و در صورت جنس معیب نتوانم استیفای حقوق کنم این در این جا ظلم است و در این جا ضرر است.

تلمیذ: اگر دست او باشد چگونه است؟ یعنی وقتی که قیمت جنس بالا رفته است این فروخته ضرر کرده است این جا هم خیار دارد؟

استاد: همان خیار است طرف مشتری.

تلمیذ: اگرچه پایین بیاید فرق نمی کند؟

استاد: تفاوت نمی کند در طرفین است عرض کردم در طرفین این ضرر کرده الان می تواند نگه دارد به یک قیمت بهتری چون این می رود این را می خرد و در حال خرید و فروش است.

تلمیذ: در طرف بایع تفاوت می کند چون آنجا به این قیمت راضی بوده و سودش را برده دو یا سه درصد سودش را برده است و یکدفعه قیمت جنس افزایش پیدا می کند این دوباره می رود گران می خرد گران می فروشد.

استاد: از کجا گران می خرد؟

تلمیذ: درصد سود بالاست.

استاد: پول ندارد شما به او پول بده الان برمی گردانم. مسئله در مورد طرفین است خب این مسئله چیست؟ این شرط ضمنی است. بر همین اساس این مسئله شرط ضمنی خیلی مهم است که چطور فقیه، آن وقت در همین راستا چیزی که فرض کنید که شارع در این جا آمده خیار مجلس است در خیار مجلس متفاهم عرفی چیست؟ این است که اگر فرض کنید که یک معامله ای انجام شد احتمال این که یکدفعه شخص متوجه شود عجب من یادم نبود من نباید این را می خریدم او می گوید عجب فلانی گفته بود این را برای من نگه دار من عجب حالا دیگر گیر کردم عجب، این مجلس اصلا اقتضای این را می کند که تا وقتی که طرفین در مجلس حضور دارند فضای مجلس بتواند آن معامله را برگرداند این یک امر طبیعی است شارع آمده همین مسئله را امضا کرده گفته یکی از خیارهایی که داریم خیار مجلس است و اگر کسی بخواهد این خیار را اسقاط کند بایستی که این مسئله را اعلان کند که اسقطت جمیع الخیارات حتی خیار الغبن و المجلس آن وقت در آن جا دیگر از همان ثانیه به بعد این بیع الزامی خواهد شد لذا فرض کنید که بعضی برای این که این خیار مجلس اسقاط بشود تا وقتی عقد می کند می روند بیرون صاف برمی گردند داخل. این خیار تا طرفین متفرق نشوند نیست! ببینید یک همچین اشتباهی هست من حتی دیدم در رساله های عملیه دیدیم این مسئله را، ببینید این

عدم رسیدن به حاق فقه است، خیال می‌کنند تا یکی می‌رود خیار مجلس تمام شد إذا تَفَرَّقَا این تفرق است، تَفَرَّقَا یعنی بروند یعنی معامله را دیگر تمام شده تلقی کنند و منتشر شوند نه همین که من این را فرض کنید که به شما می‌فروشم شما می‌گویید خریدم به ده تومان تا می‌گویید فوری بروید بیرون و بعد از دو ثانیه بیاید داخل بگویید خیار مجلس دیگر نداریم ببینید این که نشد این بادمجان هم نیست که چه برسد به خیار! خیار مجلس به این است که تفرق پیدا شود؛ یعنی تمام بشود معامله، رضایت بر این مسئله حاصل شود با رضایت و خوبی و سلام و صلوات متفرق شوند تا آن جا دیگر خیار مجلس ثابت است اما یکی بلند شود.. دیدید الان در بنگاه‌ها معاملات الان این کار را می‌کنند خودم دیدم.

این مرحوم آقاسید قوچانی بود سیاحت غرب و سیاحت شرق دارد و خیلی آدم خوش مزه و آدم فاضلی هم بود فاضل و خوش مزه! و سید خیلی با عرق و با حمیت و اینها بود، می‌گفت در قضیه ازدواج ما آنها می‌ترسیدند من بزمن زیر آن می‌گفت خلاصه رفتند به زور برای ما یک دختر گرفتند و در مجلس عقد می‌ترسیدند من بزمن زیر عقد تا آن عاقد آمد عقد را خواند پرید برود یک حیوانی هم اسم می‌آورد مثلاً فلان پرید بیرون که این خیار مجلس ثابت شود من بزمن زیر عقد بگویم قبول ندارم و فلان و این چیزها، زود رفت بیرون و برگشت که دیگر خیار مجلس هم تمام شود. خیار مجلس که این نیست. توجه می‌کنید! اینها نکات اساسی استنباط است که چطور باید انسان متوجه بشود که این فضای تشریح خیار مجلس در چه فضایی است آیا الان در همه جا در دادگاهها در بنگاهها در محاکم در امکنه معاملات و امثال ذلک، اینها همین قسم عمل می‌کنند؟ نه اینها اصلاً خیار مجلس نمی‌فهمند که چیست بپرند بیرون تپی بیایند داخل می‌گویند می‌نشینند صحبت می‌کنند خب راضی هستی تمام شد. [باید بگوید] فکرها را کردی دیگر نسبت به این مسئله چیزی نداری وقتی که همه این مطالب و اینها که تمام شد آن وقت بعد می‌آیند فرض کنید که می‌گویند خیلی خوب مسئله حل شود و مسئله تمام شود این می‌شود پیروی شرع از عرف بر اساس مبانی عرفیه.

همین مسئله در مورد شرط ضمنی هست برای ازدواج؛ در مسئله ازدواج هم شرط ضمنی داریم، شرط ضمنی چیست؟ بقاء ازدواج و بقاء نکاح است، این مسئله بسیار مهمی است خیلی مسئله مهمی است. وقتی که شارع مهر را تعیین می‌کند این تعیین مهر بر چه اساسی است؟ بر چه اساسی این مهر دارد تعیین می‌شود؟ اولاً این مهر یک تکریمی است از ناحیه شارع نسبت به زن، الان در خیلی کشورها برای مرد مهر می‌گذارند نه برای زن یعنی زن بایستی که به مرد پول بدهد که بیاید او را بگیرد قضیه برعکس است یا این که در خواستگاری زن بلند می‌شود می‌رود برای خواستگاری مرد این قضیه آن جوری است و بعد هم در این کشورهای دیگر این قضیه مهر اصلاً نداریم مهری وجود ندارد حالا این طرفینی است بعضی می‌گذارند بعضی نمی‌گذارند فقط می‌آیند عقد می‌خوانند و بلند می‌شوند می‌روند زندگی می‌کنند.

در این جا شرع آمده است بر اساس یک امر مُستَحَسَن عرفی، جعلِ حکم کرده است، الزام بر مرد در این جا آورده است بر اساس این امر استحسان، این استحسان عرفی را در این جا ملاحظه کرده است خب آیا در این مسئله به مجرد انشاء صیغه نکاح این در این جا مَهْر واجب می شود یعنی مرد باید دستش در جیبش باشد همین که گفت اُنْكَحْتُ اُنْ هَمْ گفْتُ قَبْلْتُ اُنْ هَمْ دریاورد بگوید این هم پولش! قضیه این جور است؟ یا این که نه، مهر بر اساس نکاح بر ذمه مرد می آید ولی مشروط به دوام ازدواج است قضیه یعنی این شرط مسبوق است، شرط ضمنی است و سبق این شرط استدامه آن به استدامه خود نکاح است یا فوتی در این جا عارض شود.

تلمیذ: ولو این که دخول هم بشود؟

استاد: بله

تلمیذ: دخول می کند و بعد بگوید طلاق باشد؟

استاد: بله

تلمیذ: آن جا باز مهر نمی آید؟

استاد: چرا؟

تلمیذ: استدامه نداشته دیگر.

استاد: کی می گوید طلاق؟

تلمیذ: حالا به هر علتی که منجر به طلاق می شود

استاد: ما کار داریم

تلمیذ: استدامه نکاح نشده است!

استاد: ما اینجا به آن علت کار داریم حالا استدامه آن را عرض می کنم. شارع در این جا بر همین اساس آمده مهر را واجب کرده است این مهر بر اساس استدامه نکاح است؛ یعنی از کجا می فهمیم این شرط یک شرط عرفی است و این شرط بر اساس سیره عقلائیه است؟ بر این اساس که یک عاقل بلند می شود بیاید مهری قرار بدهد برای زنی که می داند فردا این ناشزه می شود و از او جدا می شود و به خانه پدرش می رود؟ عاقل می آید یک همچنین کاری کند؟ دیوانه است، یک وقتی مهر یک مهر جزئی است خیلی قابل توجه نیست می گوید خب حالا بلند شد رفت هم رفت ولی یک وقتی نه مهر به عنوان مهر المثل قرار می دهد و بعد هم فرض کنید که مثل کارهایی که امروزه خیلی ها دارند انجام می دهند دیگر بعد از یک هفته بعد از یک ماه بلند می شوند سرناسازگاری و بعد هم به اجرا می گذارند بدبخت مرد را بگیرند و خلاصه در تحت [فشار] غلاض و شداد که مهریه را بدهد این شرعی نیست، مگر دیوانه بوده که بلند شود بیاید... این جنبه متابعت از سیره عقلائیه و

متفاهم عرفیه... و سیره عرفیه این جا این است که عرف آیا بر این نکاح و بر عقد صحه می گذارد و مرد را ملزم می کند یا نه؟ اصلا یک همچین حرفی و یک همچین مسئله ای نیست.

اگر فرض کنید که آن قاضی دادگاهی که خودش این را می گوید اگر این قضیه برای پسر خودش اتفاق بیفتد چه می گوید؟ پسر رفته ازدواج کرده است همین فردا عروس می گوید یا مهر بده یا می روم خانه پدرم؛ مگر مهر مال من نیست؟ خب بیا بده! چه می گوید وقتی مهر را گرفت ریخت به حساب او تمام شد، سیصد سکه، پانصد سکه را داد تمام شد، آن وقت می گوید اصلا من بیخود با تو ازدواج کردم من را مجبور کردند پشیمان شدم این حرفها... خداحافظ شما! دادگاه بعد هم که تمام شد مهرش هم گرفته دیگر خیالش راحت است خب این آدم چیست دیوانه است! این کسی که بیاید با این دختر ازدواج کند دیوانه است، این ازدواج ازدواج سفیهانه است و سفیهانه از نظر شرع مردود و باطل است سفیه نمی تواند ازدواج کند معامله سفیهی! اصلا یکی از معاملاتی که باطل است معامله سفیهی است! شما یک مشت خاک را بردارید در ازای صد هزار تومان بفروشید خب سفیهی است خاک که دیگر پول ندارد ده تا بیل آن هم یک قران قیمت ندارد این معامله می شود سفیهی. خب این معامله از سفیهی هم گذشته است جنونی است مگر این که یک نفر بگوید نخیر بنده این عقد را در این جا خواهانم ولو این که این عقد یک شب دو شب یک هفته دو هفته یک ماه بخواد بیشتر طول نکشد خیلی خوب این مثل کسی است که اسقاط خیار غبن را می کند، مثل کسی است که اسقاط خیار عیب را می کند مثل کسی است که اسقاط خیار مجلس را می کند و امثال ذلک، حکم آن را پیدا می کند ولی لولا این مسئله نفس العقد و نفس النکاح لو خلی و طبعه این عقد، چه اقتضایی می کند در سیره عقلائیه و در سیره عرفیه به مجرد نکاح آیا مرد ملزم بر ادای آن مهر است؟ نه، عرف را اگر شما بخواید نکاح کنید بر مجرد این نکاح این طور نیست که بخواد بپردازد این بر ذمه می ماند خب حالا بیاییم صبر کنیم فلان چه کنیم بگذرد داغی ها بیفتد فعلا داغ است حالیش نیست کم کم بالاخره زندگی است فراز و نشیب خودش را دارد دیگر این مسائل بیاید بالا و پایین و تلخی و فلان.. این ماه غسل و شیره و بعد هم سرکه شیره همین طور کم کم می آید بالا و پایین تا به سرکه و قره قوروت و این چیزها رسیده تا آن جا که - انشاءالله نمی رسد - بالاخره اینها را ببینند خب حالا که اخلاق همدیگر را دیدید حالا که دیگر با همدیگر مچ شدید حالا که دیگر فهمیدید این کیست و این چیست حالا که دیگر فرض کنید که به روحیات و صفات همدیگر آشنا شدید از حالا زندگی شما شروع شده تا حالا داغ بودید نمی فهمیدید.

تلمیذ: پیغمبر که اخذ مهریه کردند عرف آن زمان اقتضا می کرده؟

استاد: بله

تلمیذ: عرف زمان پیغمبر اقتضا می کرده؟

استاد: نه من حالا عرض می‌کنم این مسئله را، آن هم عرف نیست، آن هم مسئله استدامه و اینها است. حالا این قضیه قضیه عرف است عرف در این جا در آن زمان هم مسئله همین طور بوده است می‌آمدند فرض کنید که برای زنهای عرب و اینها یک شتر طلا و نمی‌دانم چی برمی‌داشتند مهر می‌کردند ... **وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا** ﴿النساء، ۲۰﴾ و این کارها را انجام می‌دادند برای حضرت خدیجه آن حکام عرب و اینها اصلاً مهرهای با چیزهای عجیبی آورده بودند قرار داده بودند که می‌گفتند یک همچنین افرادی آمدند و تو آمدی اینها را اول کردی و دنبال این رفتی که پدر ندارد و چه ندارد، یک همچنین چیزهایی بوده است، همان ها را شما حساب کنید تمام این مهرها را همه را برای شب می‌خواستند کدام دیوانه می‌آید؟ سفیه هم نمی‌آید یک همچنین کاری بکند می‌گویند این از سفاهت هم بالاتر است سفیه هم نمی‌آید این کار را انجام بدهد خود عرف نمی‌آید این عمل را انجام بدهد این عمل را ابطال و رد می‌کند.

تلمیذ: معذرت می‌خواهم سوال ایشان این است که شما فرمودید که در ذمه می‌آید فعلیت آن در آن جایی است که زندگی آن روال خودش را پیدا کند ولی هنوز زندگی شروع نشده است حضرت رسول مهر را می‌گیرد.

استاد: بله هنوز صحبت ما تمام نشده است، ایشان هم همان سؤال را داشتند من اول می‌خواهم آن مبنای عرفی را جا بیاندازم و بعد بیایم بینم این مسائل مخالف بر چه اساسی است، اول باید اصل قضیه جا بیفتد که به قول این آقایان می‌گویند فونداسیون بتن ریزی بشود شفته ریزی قدیمی‌ها و بتن ریزی امروزی این شفته ریزی و به قول شما فونداسیون آن محکم بشود و آن وقت تا بتوانیم پایه روی آن بگذاریم والا اگر پایه را روی زمین عادی بگذاریم با یکدانه، نیاز به زلزله هم نداد دو تا باد بخورد ساختمان را در هم می‌ریزد ... این را زود تمام کنیم که به بحث بعدی هم برسیم و الا اگر بخواهد طول بکشد که دومی فدای اولی شده است.

این مسئله یک مسئله عرفی است حالا بر اساس این مسئله عرفی شارع می‌آید و تقنین الزام مهر را می‌کند سوال من این است این شارع که در مقام تشریح می‌خواهد بیاید و تشریح مهر را بکند با این وضعیتی که من توضیح دادم که باید عرف در نکاح‌هایی که انجام می‌دهد در ازدواج‌هایی که انجام می‌دهد مبنای آن بر استقرار زواج و زندگی است؛ یعنی وقتی که می‌بیند این زندگی استقرار پیدا کرد حالا فرض کنید که این را می‌پردازد.

الان هستند در خیلی از کشورها شما می‌روید ماشین می‌گیرید همان موقع نباید پولش را پردازید باید برود یک ماه، پنج روز، یک هفته ... با آن کار کند اگر عیبی نداشت، راضی بود و پسندید آن موقع می‌آید پولش را می‌پردازد یا این که اگر همان موقع پرداخته شده حق استرداد تا این مدت می‌گذارند که شخص برود ... خوب و بسیار بسیار کار خوبی است بسیار بسیار روش پسندیده‌ای است و همه باید این کار را انجام بدهند در هر جا

می خواهد این کار انجام بشود کار درست است شما برمی دارید یک وسیله می گیرید کم هم پول نمی دهید بعد می برید احساس ناراحتی می کنید حالا باید همین طور در ناراحتی باشید یا این که نه یک هفته با او برو، مسافرت برو اگر دیدی راحت هستی در پیچها مسلط است در جاده مسلط است از تمام جهات برای تو معلوم شد در آن موقع ثبات پیدا می شود و عقد می شود عقد الزامی.

این مسئله مهر که در زندگی که کمتر از این نیست مهری که شخصی می خواهد پردازد بر چه اساسی پردازد؟ شخصی که می داند این یک هفته دیگر او را در راه می گذارد دیوانه است که بردارد پول بدهد! آقا بیا بگیر تا یک هفته دیگر برو، برمی دارد به کسی دیگر می دهد یعنی این قدر می ارزد که حالا یک هفته فرض کنید که این قدر پول بدهد که حالا خودش را بکشد و بمیرد و فلان این حرفها خوب بلندشو برو این همه هستند این نشد آن یکی. در این جا قضیه چیست این با عقل و با مرام عقلا جور در نمی آید با سیره عرفی این مسئله جور در نمی آید این بر اساس استقرار است حالا شارع در این جا در مقام تشریح که می خواهد تقنین کند بگوید من چه خاکی بر سر کنم، مبنای عرف بر استقرار است من در این جا بیایم چه بگویم؟ بگویم که بنا بر استقرار است خوب کی این استقرار پیدا می شود یک زندگی بعد از یک ماه استقرار پیدا می شود یک زندگی یک سال باید بگذرد یک زندگی همان هفته اول معلوم است که آیا با همدیگر تفاهم دارند یا ندارند یک زندگی تا چندسال معلوم نیست من شارع چه قانونی بیایم وضع کنم که آن قضیه عرفی و متفاهم عرفی در این جا ملاحظه شود؟ قانونی نمی شود وضع کند نمی تواند قانون بیاورد بگوید مستقر بشوند خوب مگر .. که فرض کنید که از فردا با همدیگر به تفاهم می رسند معیار ما نداریم معیاری که در این جا در دست داشته باشیم این طرفین بعد از یک هفته دیگر زندگی ایشان دسیل می شود صاف قشنگ می تواند برود جلو، یک معیاری داشته باشیم که اینها بعد از یک ماه زندگی ایشان روی روال می افتد، معیار نداریم سلیقه مختلف است افکار مختلف است فرهنگها مختلف است عملکرد مختلف است برخوردهای طرفین در این جا مسئله است شارع در اینجا آمده برای حسم ماده خلاف گفته است که به مجرد عقد مهر در آن جا تعلق می گیرد ولی چه پشت آن دارد شرط ضمنی، مهر اول تعلق می گیرد ولی نه این که بگیرد و بگذارد در جیب و حساب و خداحافظ شما و برود دادگاه و درخواست بدهد و برود پی کارش نه بابا دادگاه یقه او را می گیرد می نشاند آن جا، کجا داری می روی؟ البته مهر می گیرد البته می تواند شرط بگذارد عند القدره و الاستطاعة و امثال ذلك ولی ولی ولی .. این تعلق مهر این تعلق است استمراری است یعنی الزام آن مشروط به شرط لاحق است، آن شرط لاحق استمرار بقاء زوجیت است

تلمیذ: در این صورت نشوز می شود ناقص؟

استاد: بله او می شود ناقص

تلمیذ: در این صورت ما هم نمی توانیم در زمانی که مرد یک اختلاف سلیقه دارد نشوز شده، مهری بر

ذمه است.

استاد: نخیر نمی‌توانید باید ببینید قضیه ایشان به کجا می‌رسد آیا زن ناشزه است آیا مرد تقصیر دارد؟
تلمیذ: .. بحث مال زن است زنی که ناشزه شده است والا مرد نشوز کند یقیناً باید مهر را بدهد.

استاد: مرد نشوز کند؟

تلمیذ: بله.

استاد: نشوز مرد بفرمایید چه جوری است؟

تلمیذ: حالا آزاری مثلاً نسبت به زوجه برساند، نفقه ندهد، بدخلقی کند، زندگی بر اساس ...

استاد: حالا شما در مورد زن اگر زن ناشزه باشد چه؟

تلمیذ: همان را دارم عرض می‌کنم مهر دیگر بر گردن او نیست.

استاد: نخیر نیست یک قران هم نباید بدهد نه تنها نباید یک قران بدهد تمام پول عروسی و مسائل را باید از یقه او بکشد.

تلمیذ: این زمان طول کشید از یک ماه و دو ماه به ده سال و بیست سال.

استاد: صد سال، بنده می‌گویم صد سال.

تلمیذ: این مهر می‌آید تا دم مرگ؟

استاد: می‌افتد اصلاً به قیامت، بله، کی گفته؟ زن ناشزه را که نباید مهر داد.

تلمیذ: بحث این است که در قرآن فرمود نَحْلَةٌ است

استاد: چی؟

تلمیذ: نَحْلَةٌ است شما قبلاً فرمودید هدیه است.

استاد: خب همان.

تلمیذ: تشریف آوردی بفرمائید.

استاد: هدیه هدیه استمراری است.

تلمیذ: هنوز نداده است در ذمه می‌افتد.

استاد: ای عزیز من چون تشریف آوردی این نحله را بگیر، نه! مرده شور این تشریف را ببرند چون

آمدی در این جا این را بگیر آن که آمده نشوز کرده خاک بر سر آن تشریفت!

تلمیذ: آخر این نحله واقعیت خارجی ندارد وقتی بر ذمه است هدیه بدهد شما می‌خواهی هدیه بدهی

کی می‌دهی آن عالم می‌دهی؟

استاد: نه آقا شرع در اینجا می‌گوید که همین الان می‌توانی بدهی یعنی او می‌تواند مطالبه کند شما باید

به او بدهی مهریه را می‌تواند مطالبه کند ولی وقتی که مهریه را مطالبه کند آن وقت دیگر در ذمه او می‌ماند نسبت به این؛ یعنی حالا که این را گرفته حکم امانتی را دارد که این امانت را باید تا دم‌استمرار زواج حفظ کند می‌تواند خرجش کند فلان کند ولی این بر ذمه او هست اگر آمد و ناشزه شد می‌گویند آقا بی زحمت رد کن بیا!

تلمیذ: خب اگر ناشزه نشد تا آن وقت که طلاق گرفتند باز هم باید برگرداند.

استاد: آن وقت دیگر آن جا مسائل مختلف است، تقصیر کی هست زن مقصر است ممکن است زن تقصیر هم نداشته باشد، مرد مقصر باشد، تقصیر طرفینی باشد، پنجاه پنجاه باشد اینها همه هست انشاءالله در آن رساله که راجع به مهر قرار است بنویسم در آن جا می‌گویم که اصلاً بسیاری از اوقات مهرالسنه تبدیل به مهرالمثل می‌شود یعنی شخص برای این که از مهرالسنه سوء استفاده کند آمده... در حالتی که مهرالمثل باید بدهد، ظلم کرده است و این ظلم دامان او را می‌گیرد و بایستی که با مهرالمثل و...

و به عکس آن هم است و اگر زن آمده خواسته نشوز کند و خلاف کند و چه کند و زندگی را به هم بریزد آمده زندگی این را به هم ریخته و پدرش را درآورده مرد عمرش را از دست داده است همه آمدند جانب زن را دارند! می‌گویند آن پدری که از این مرد درآمده عمرش از بین رفته با این کارها - البته این باید ثابت شود همین طوری نیست - این را چه کسی باید بدهد پس لاضرر کجا رفته است؟ نه تنها مهر را باید بدهد تمام خسارات را باید به مرد بدهد، تو غلط کردی این طوری آمدی شوهر کردی! در خانه پیش پدرت می‌نشستی شیطانی می‌کردی، چرا آمدی پدر این بیچاره را درآوردی آن وقت اینها همه باید ثابت شود نه مرد می‌تواند ظلم کند نه زن می‌تواند ظلم کند هر کدام در جای خودشان و در جایگاه خودشان، آن وقت این دین کامل نیست؟ این جوروری است نه آن که شما الان دارید می‌بینید که چه مسائلی و چه مطالبی هست الان کار به جایی رسیده است که تعجب می‌کنم اصلاً مردم می‌ترسند یک مهر بردارد آن جا به اجرا بگذارد فرض کنید زن بگوید باید بدهی و گرنه به اجرا می‌گذارم باید بدهی! نوشته است به مجرد عقد بر ذمه مرد تعلق می‌گیرد که بپردازد! این هم می‌رود اجرا می‌گذارد، دادگاه هم می‌گوید: آقا تشریف بیاورید بپردازید خب مرد می‌گوید بابا مگر من کاه خورده بودم که بیایم این را بگیرم

تلمیذ: یک شرط ضمنی دیگر هم بین مردم مطرح است.

استاد: چی؟

تلمیذ: یک تبادر ذهنی در ازدواجها هست مثلاً کسی که می‌آید مهریه را به تعداد سال تولد می‌گذارند

۱۳۸۰ سکه...

استاد: ۱۳۸۰ تا سکه؟

تلمیذ: بله هست دیگر الان مرسوم است بعد هم خودشان می گویند: کی داده؟ کی گرفته؟ ولی وقتی که ازدواج صورت می گیرد این چیزی است که الان مرسوم است خیلی جاها؛ ولی در عمل می بینیم که وقتی ازدواج صورت می گیرد می روند شکایت می کنند خب این را نمی توانیم شرط ضمنی قرار بدهیم که یک مطلبی قبلا یادم است که حضرتعالی مثل این که فرمودید ... اصلا عقد اشکال دارد

استاد: اصلا عقد اشکال دارد می خواستم این را بگویم اصلا این عقد اشکال دارد
تلمیذ: عقد و همه ...

استاد: همه، بله، اشکال دارد همین که می گوید: کی داده؟ کی گرفته؟ اشکال دارد تمام شد
تلمیذ: در عمل می گیرند.

استاد: آن دیگر بنده مسئول نیستم.

تلمیذ: انشاءالله آقا آن کتاب مهریه را هم بنویسید.

استاد: مهریه را می نویسم بینیم کاری می توانیم بکنیم؟ بنده خدا یکی از دوستان و رفقا می خواست ازدواج کند و موردی بود و طرفین هم متمایل بودند؛ موقع مهر که شد اینها گفتند دو هزار سکه گفت: این خواهر بزرگترش قبلا ازدواج کرده دو هزار سکه بوده و ما کمتر نمی دهیم! حالا آن شوهر دیوانه قبلی نمی دانم روی چه حسابی بوده است آن هم همین طوری. حالا یا بخاطر پُز فامیلی یا بخاطر چی. گفته اتفاقا آنها هم نگفته بودند دو هزار تا، خود این دیوانه - از این دیوانه ها هم پیدا می شوند کم هم نیستند - رفته دو هزار تا داده، حالا به این هم می گویند چون خواهرش دو هزار تا الا بلاهر کاری کردند نشد. حالا آن بابا هم کم داشته، بابا آکبند بوده، همه آکبند هستند، او هم نگفت این چه بساطی است؟ آن داماد قبلی دیوانه تو آمده دو هزار تا کرده این چه گناهی کرده که باید بسوزد؟! نه، فامیل است از آن طرف هم اگر بگویند چیز است داماد بیچاره گیر می کند هیچی به هم خورد دیگر، پسر می گوید من ندارم من دو هزار تا از کجایم بیاورم بدهم؟ من از الان تا آخر عمرم کار کنم پانصد تا نمی توانم خلاصه تأمین کنم تا چه برسد به دو هزار تا و بعد هم با این شرایط و خب آن وقت نتیجه این که ازدواج آنها بهم خورد!

تلمیذ: ...

استاد: بله ببینید این مهر بر اساس این عقد نکاح تعلق گرفته است اگر نشوز نباشد و تقصیر هم نباشد و مرد در این جا و بر اساس این توافق طرفینی این انجام شود خب مهر باید پردازد، چون در این جا زن عامل [جدایی نیست]. [گفتم در بین صحبتها ممکن است بر اساس اختلاف در سلیقه باشد، تقصیر نباشد این یک جور می پسندد آن یک جور می پسندد! این اختلاف در سلیقه است و آن وقت در مواردی که مسئله به تقصیر برمی گردد فرض کنید که او مقصر است، وقتیکه مقصر است باید به همان میزان کسر شود فرض کنید که یک

ازدواجی است در این ازدواج تقصیر از ناحیه زن است هفتاد درصد زن مقصر است ولی سی درصد هم مرد تقصیر دارد در این جا باز نباید همه مهر را داد در این جا باید لحاظ این کیفیت بشود البته باز یک مطلبی دیگری در این جا هست که آیا ثبیه بوده یا اُبکاراً بوده آن در این جا تفاوت می آید نسبت به خصوصیت آن تعلق مهر یعنی به همین راحتی نیست قضیه، بالاخره علی کل حال الان در این جا این زن تبدیل به ثبیه شده و این خودش یک مسئله ای است از نظر چیز فرق می کند، خب این نکته را بایستی که در این جا لحاظ شود. من حیث المجموع بایستی که در جمع بین مسائل مختلفه آن میزان تشخیص داده شود اگر مرد در این جا مقصر است بایستی که همه مهر را بپردازد یا این که اضافه بپردازد این که در این جا می گویند طلاق در دست مرد است درست است طلاق در دست مرد است و مرد می تواند طلاق بدهد خب ممکن است طلاق در این جا ظلم واقع شده است بر این خب طلاق می توانی بدهی ولی بایستی که مهر المثل بدهی، طلاق در دست است دلیل بر چیز نمی شود. الان بعضی از افراد هستند سوء استفاده می کنند یک موردی بود که این مورد سوء استفاده کرده بود و تقصیر مرد بود و بعد هم آن مهری که کرده بودند پانصد سکه بود ولی اینها بین خودشان گفته بودند که ما توافق بر مهرالسنه و این چیزها می کنیم که با مخالفت اطرافیان روبرو نباشیم بعد از یک مدتی کارشان به چیز شد، ما تحقیق کردیم معلوم شد که نه تقصیر مرد است و این زن در این جا مظلوم واقع شده بود خلاصه صحبت شد - و قضیه مال چند سال پیش است شش یا هفت سال پیش است یا بیشتر - من گفته بودم که اشکال ندارد شما می توانید ایشان را طلاق بدهید بالاخره طلاق شرعا در دست مرد است و لکن شما باید مهریه ایشان را، پانصد سکه را بپردازید گفت که ما مهر را به مهرالسنه تبدیل کردیم گفتم بنده تبدیل نمی کنم گفت! شما؟ گفتم بله بنده تبدیل نمی کنم حالا جالب این جا است که گفته بود: ایشان ادعایی نسبت به مهر ندارند! گفتم بنده دارم شما پانصد سکه را می آورید به بنده می دهید بعد هم خواستید ایشان را طلاق بدهید طلاق بدهید! گفتند که خب اگر نشود چه؟ گفتم که: شما را به خیر و ما را به سلامت!! که رفتند به خیر و ما را هم.... راحت شدیم. اینها بمانند برای چه؟ برای آدم در دسر درست کنند؟ خدا خیرت بدهد از اول نیا! گفتم او بخشیده من نمی بخشم پانصد سکه بیاور این جا بعد می گویم که اشکال ندارد طلاق می دهی! توافق نداری! بسیار خوب و من می دانم پانصد سکه را چکار کنم. این طور نیست که هر کسی هر غلطی بخواهد بکند و بعد هم به حساب اختیار بگذارد! حساب و کتاب دارد!

انشاءالله اگر بشود از فردا یک خرده زودتر بیایم خسته نشویم در بحث اول. معمولاً بحث اول کش پیدا می کند یک فاصله ای باشد که برای دومی هم آمادگی داشته باشیم من الان و قتم می بینیم استارت باید بزیم جای نسبتاً دقیقی هم هست.

تلمیذ: نسبت به درس قبل دو تا سوال در ذهن من است یکی خیار مجلس است که فرمودید برای این که حضور در مجلس داشته باشند طبق این مبنا دیگر لازم نیست حضور فیزیکی داشته باشند بلکه آنهایی که با تلفن صحبت می‌کند با این معامله ...

استاد: بله مجلس فضای عقد است نه مکان. فضای عقد گاهی مکان خاص است گاهی همان اتصال است، هیئت اتصالیه خودش می‌شود مجلس!

تلمیذ: یکی هم نسبت به عقد که شارع آمده مترتب کرده است مهر را بر دخول که: قبل از دخول باشد تمام یا بعد از دخول باشد نصف؛ حالا شاید مؤید همین مطالبی که شما فرمودید که استدامه نکاح باشد می‌شود اینگونه تطبیق کرد. حالا اگر این که بیوه زنی باشد این هم باز شامل می‌شود که باز دخول باشد یا دخول نباشد این به چه جهتی است یعنی باز این جا بضع و کابین در نظر گرفته شده است که خب در این جا مصداق ندارد و دخالتی ندارد.

استاد: بله علی کل حال این جنبه‌ای که شارع در این جا در نظر گرفته است کرامتی است که می‌خواهد برای زن قائل شود این کرامت بین ثبیه و بین اُبکار تفاوت می‌کند پس نیمی از این مربوط می‌شود به بکر بودن او و نیمی مربوط می‌شود به اصل اقدام بر نکاح، آن اقدام بر نکاح در ثبیه موجود است لذا آن تفاوتی از این نظر نمی‌کند وقتی که دخول حاصل می‌شود به خاطر این مسئله اقدام بر نکاح، شارع می‌گوید که این بر آن مترتب باشد. ثبیه و اُبکار بودن یک مطلب؛ و یک قضیه دیگر هم هست چه این حالا که عقد بخوانند دخول باشد فرق نمی‌کند چه ثبیه باشد چه اُبکار باشد تفاوتی از این نقطه نظر ندارد، چون اقدام بر نکاح کرده است. یعنی خیلی در این جا ملاحظیات واقعا چیزی در این جا شده است شارع خیلی در شرع... منتهی مسئله به گونه ای است که خب الان خیلی‌ها ایرادهایی وارد می‌کنند به این که الان می‌بیند، واقعا به شرع در این جا ظلم می‌شود که ما بیاییم نسبت بدهیم و چیزهایی که نبوده بیاییم آنها را بر شرع تحمیل کنیم، این طور که به این کیفیت که نیست! تلمیذ: ببخشید قضیه بیع که فرمودید که حقیقت این است که وارد در غبن و خیار غبن می‌شود این برای مشتری هم به همین شکل است بایع اگر قیمت بالا برود دیگر نمی‌تواند بخرد... اگر هم فسخ بکنند مشتری هم نمی‌تواند این جنس را بخرد...

استاد: خب نخرد! خب این می‌ماند سر جای خودش آن هم می‌ماند سر جایش این جا طوری نشده اگر این جنس دست بایع بود مشتری هم نمی‌خرد قضیه‌ای اتفاق می‌افتاد؟ هر طور که ..

تلمیذ: زمان از دست مشتری رفته!

استاد: نه رفته! صحبت در این است که چقدر ما باید زمان بگذاریم؟ در صحبت‌هایم عرض کردم یک وقتی یکی دو روز، یک فاصله ای که طرفین بتوانند تدارک کنند به این غبن گفته نمی‌شود یعنی طرفین می‌توانند

تدارک کنند بعد قیمت برود بالا یعنی در این چند روز که می‌تواند پولش را تبدیل کند به جنس دیگر، کاری انجام بدهد.. بعد یکدفعه بر اثر یک امر غیراختیاری یا سماوی یا غیرسماوی یا ارضی ارتفاع قیمت پیدا می‌شود خب این دیگر در این جا غبنی متوجه طرفین نیست می‌توانیم بگوییم تسامح و تکاهل بر معامله است که انجام شده است ولی یک وقتی نه همان روزی که فرض کنید که این قضیه انجام شده این مسئله انجام می‌شود یا یک روز قبلش بوده که طرفین اختیار ندارند مسلوب الاختیار هستند در تصرفات خودشان این جا خب ضرر متوجه این است یا آن است او بی جهت نفعی برده است و این هم بی جهت یک ضرری متوجه او شده است حالا اگر شما بگویی برگردانیم سر جای خودش انگار معامله‌ای نشده است بله معامله نکرده چیزی از جایش تکان نخورده است

تلمیذ: بعضی از اجناس هست که طبق عرف یک همچین قضیه‌ای را در پیش داریم مثلاً دلار و سکه همه می‌دانند که صبح قیمت دلار و سکه فرق می‌کند و اگر قرار باشد که به مجرد بالا و پایین رفتن تمام معاملاتی که انجام می‌شود کنسل شود اصلاً همه خود میدانند که اگر سکه می‌خرند عصر با یک اعلام، قانون، کم شود یا زیاد شود.

استاد: خب این را خود ما گفتیم در صحبتمان، در آن جایی که بنای عرف بر این است، در این مورد فرق می‌کند باید بر اساس بنا باشد در مورد دلار بنای عرف است یعنی آن کسی که می‌خرد می‌داند که حتی پنج دقیقه دیگر ممکن است عوض شود پس با علم به این می‌خرد

تلمیذ: مصداق غبن هست یا نیست؟ اصلاً معلوم نیست مصداق غبن باشد چون تفاوت خیلی ناچیز است

استاد: نه یکدفعه ممکن است تفاوت زیاد باشد یکدفعه یک قضیه... آن کسی که این کار را می‌کند با ریسک این کار را انجام می‌دهد مثل این که فرض کنید که از اول می‌گوید من خیار غبن را ساقط کردم می‌گویند بابا ممکن است ضرر فاحش کنی می‌گوید به تو چه ربطی دارد؟ من می‌خواهم پولم را در جوب بریزم این هم همین است!

تلمیذ: در مهر هم اینطور فرض کنیم عرف مهر المثل هست و این داماد هم توان پرداخت را دارد اما یک مرتبه قیمت سکه دو برابر می‌شود این جا چه باید شود این جا باید باز همان در واقع قیمت و شأن را حساب کرد آن مقداری که این باید پرداخت کند؟

استاد: بله بعضی چیزها هم در این جا هست؛ یک وقتی قیمت یک سیر متعادل خودش را طی می‌کند مثل همه چیزهای دیگر. یا فرض کنید که صد متر زمین در فلان منطقه آن مهر کرده است این می‌آید قیمت خودش را چیز می‌کند یا مثلاً فرض کنید که پول رایج که یک سیر طبیعی خودش را دارد. یک وقتی نه یعنی

مبنا و میزان عرف بر این قیمتِ عادی است، آن میزان برای تعامل در بین طرفین است در این عقد معامله یا نکاح یا غیر نکاح. و همین قضیه در مورد معامله است فرض کنید که طرف آمده یک معامله کرده بر اساس ده سکه گفته: در قبال آن ده سکه بده! خب این که می گوید ده سکه بده ده سکه که یکدفعه بعد بشود دو برابر این منظور است؟ هیچ وقت نیست می گوید به جای پول به من سکه بده این بین طرفین است ارتکاز طرفین بر این محوریت است بر محوریت سکه است لذا این که شرط ضمنی می گویم خیلی مسئله مهمی است بخاطر همین فروعات و نکات ظریفش می باشد. اگر همان موقع که عقد می کنند یکی آن جا بگوید آقا قرار است هفته دیگر فلان قضیه اتفاق بیفتد یکدفعه سکه می شود دو برابر می گوید نه آقا پس پنج تا کن! آیا می گوید ده تا؟ نمی گوید دیگر، خر که نیست، این که می خواهد برود سکه بخرد از جیبش باید بدهد، نمی آید که این کار را بکند. پس این در این جا قضیه مهر هم بر همین اساس است، وقتی که می بیند قیمت سکه رفت بالا به همان میزان می آورد پایین، هزار تا می شود هشتصد تا می شود هفتصد تا، مگر این که آن سیر و روند خودش را داشته باشد و آن روند متعارف را طی کند؛ بله با گذشت زمان هم زیاد شود اشکال ندارد.

من گفتم دیگر دو یا سه روز پیش آن قضیه را که یک ناشری بوده بحار را داشته چاپ می کرده از خلق الله پول گرفته بود پول نداشته تا کارش راه بیفتد بعد ورشکست می شود، آن هم دیر به دیر، اصلا چند ماه می گذشت یکدانه کتاب می داد بیرون بعد به جای آن یک انتشارات دیگر می آید آن را ادامه می دهد هر ماه یکدانه مرتب می آید بیرون و نوشته در کتابهای انتشارات قدیم اسمش را نوشته حالا آن طرف هم نمی آید پول را بدهد، هیچی بر ذمه خودش نگه داشت سالها از این قضیه گذشته، حالا که قیمت فرض کنید که آن مثلا اصلا پانصد تومان یکدانه فنجان هم دیگر نمی دهند زمان سابق با پانصد تومان یک گوسفند هفتاد کیلویی می دادند اگر یادتان باشد، الان با پانصد تومان یک فنجان هم نمی دهند حالا که این جور شده آمده می گوید پول آن موقع را بیا بگیریید به خلق الله فرستاده آن آقا در مساجد این امام جماعت این مبلغی که آن موقع دادی سی سال پیش بیست سال پیش این مبلغ شما بر ذمه بود خب حالا این قضیه چه می شود؟ بعد به او گفتم آخر این چه وضعی است؟؟ [گفته بود] من از مراجع نجف سوال کردم گفتند نه آن پولی که دادی به خود همان قدر تعلق گرفته است خب آقای بی انصاف اگر این قیمت بالا می رفت به جای این سیر صعودی، سیر نزولی می کرد حضرت تعالی همین را می پرداختی آی دروغگو؟ مگر بنا نیست؟ فقط بنا به سرازیری که نیست یا به سربالایی است.. آیا در سربالایی و سیر صعودی پول هم همین کار را می کردی اینها دیگر چه عرض کنم چه بگویم اصلا گاهی اوقات انسان می خواهد سرش را به دیوار بزند، از این همه نبوغ علمی می ماند که چه کند، متعجب می شود، حالا شما می خندید، آقا یک همچین چیزهایی هست!

تلمیذ: میزان دقیق این افت مسئله تورم را نمی توانیم مشخص کنیم.

استاد: اینها را دیگر بایستی که اهل خبره تا حدودی که می‌توانند تشخیص بدهند اهل خبره بازار آنها را که اجناس عمومی دست آنها است خب می‌توانند بفهمند که امسال با سال گذشته چقدر فرق کرده است قدرت مردم برای خرید چقدر تفاوت کرده است خود ما هم می‌توانیم بفهمیم، فو قش یکی دو درصد کم و زیاد. ولی اهل خبره در بازار آن کسانی که ارز دستشان است جنس می‌آورند و می‌برند در اختیار مشتری قرار می‌دهند آنها می‌توانند ببینند که این مسئله را بفهمند.

تلمیذ: خود افت حجیت ذاتی که ندارد.... به چه ملاکی تفاوت می‌کند؟

استاد: مبانی عرفی مثل استحسانات عقلی است.

تلمیذ: عقلی است؟

استاد: بله استحسانات عقلی است دیگر، چون روابط عرفی را خود عقل بر آن صحنه می‌گذارد جهت حفظ نظام از باب لزوم حفظ نظام این عقل بر آن روابط عرفی صحنه می‌گذارد، مگر در آن جایی که آن مصلحت اهم یا مفسده اهم در آن جا مانع باشد.

تلمیذ: همیشه عرف شناور است.

استاد: نخیر عرف شناور نیست.

تلمیذ: هر زمانی مبانی یک جور اقتضا می‌کند.

استاد: مبانی یکی است مصادیق شناور است مبنا یکی است از آن اول از زمان آدم تا الان هیچ سفیهی نمی‌آید فرض کنید که این جور معامله کند حالا در آن زمان کیفیت فرق می‌کند. عوض و معوض یک چیز دیگر بوده الان عوض و معوض یک چیز دیگر است خود اصل یکی است مبنا یکی است روش و سیره یکی است ملاکات یکی است این تفاوتی نکرده است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد